

# تاریخ

# و

# تاریخ

گاهی در مسیر تاریخ تعلیم و تربیت، مفاهیم آموزشی و پرورشی از معنا به لفظ سقوط کرده و مرزها و حدود آنان شکسته می‌شود و جوهره هدایت بخشی و اثر پذیریشان کم‌رنگ و بی‌رونق می‌گردد. اگر بگوئیم ظلم یعنی قرار گرفتن هر چیزی در جای غیر واقعی‌اش، چنین کاری عین ظلم است. صدای کلمات می‌آید چه در مدرسه و چه در کلاس درس، پژواک ایجاد می‌کنند، لکن مانند طبل، صدا ندارند، زحمت تولید می‌نمایند و درگیری هم، اما بی‌مهر، دردها و واقعیت‌هایی وجود دارند که برای بعضی از مربیان و معلم‌ها در مدارس و دانشگاه‌ها قابل لمس‌اند در عین حال غیر قابل کتمان. اگر برخی از مربیان تمامی گرفتاریها را به گردن تقدیرها نگذارند و مقداری به تقصیرها نیز بیندیشند، دیگر کمتر موقعیتها و محیط‌ها را مقصر می‌دانستیم، و کمتر اسیر و بردهٔ حادثه‌ها و وقایع می‌شدیم. افلاطون می‌گوید: اسیر کسی است که دیگری به جای او می‌اندیشد. برخی کلمات در اثر تکرار مستمر آنها در طی روزها و کلاسها، خالی از اثر شده‌اند، این مسأله برمی‌گردد به دو عامل، اول، تبیین و تفسیر و تفهیم درستی از کلمات در معنای واقعی خودشان همراه با انجام و آغاز کلمات و سیر تاریخی آنها به علاوه محتوای درست و کارکردهای همیشگی آنان ارائه نمی‌گردد. دوم، بعضی از کسانی که دست لئبرکار انتقال آنها هستند به درجات رفیع قضیلت‌هایی که برای این کار، واجب است صعود نکرده‌اند. کلماتی که

مظلومان همیشه تاریخ تعلیم و تربیت، در مغز و ذهن بعضی از انتقال دهنده‌های آموزشی، لانه کرده‌اند اما هرگز در دل قراری ندارند، در واقع ذهن سقوط خانه آنهاست و کلاس، مکان پخش و آموزش و پرورش جایگاه هیوط آنها. من نمی‌دانم بهره‌برداری ناصواب از مفاهیم و کلمات ارزشمند آموزشی و پرورشی از کجای تاریخ آغاز شده و تا کجای آن ادامه دارد. راستی مگر این کلمات هزینهٔ نیرو و زمان نمی‌برند مطمئناً فروگاه جمیع مفاهیم و کلمات ذهن و قلب دانش‌آموزان است. در اینجا مابابستی ببینیم این کلمات چقدر روی فارغ‌التحصیلان ما و آنهایی هم که فعلاً مشغول تحصیل‌اند اثر می‌گذارند؟ آیا تملی مدرک داران ما از بار ارزشی این مفاهیم و کلمات بهره‌مند شده‌اند؟ آیا مربیانی داریم که هنوز آگاهیهای ناقص و خیلی ناقصی از تعلیم و تربیت داشته باشند؟ هدف غایی نظام تعلیم و تربیت اسلامی چیست؟ چقدر ما به آن هدف رسیده‌ایم؟ اگر نه چرا؟ مسأله به کدام یک از دو علت مزبور برمی‌گردد؟ آیا تعلیم و تدریس ما حافظه پروری است یا تفکر پروری؟ چرا به موازات تعلیم ذهنها در پرورش قلبها موفق نبوده‌ایم؟ آیا مربیان ما از نظم فکری و شخصیتی برخوردار شده‌اند؟ آیا تشنهٔ آرا و افکار، به جز خلع سلاح فکری و قلبی، نتیجه دیگری نداشته است؟ کتابخانه نامنظم، کتابهای پراکنده و پخش شده و زیرپا افتاده دارد، این حالت ملالت آور، وقت کش و انسان آزار است، فکریایی که منظم هستند، دیگر اسیر حادثه‌ها نیستند. افرادی که ضرر آموزشهای ناصواب را دیده‌اند و به یک سازماندهی منظم ذهنی و روانی و احساسی رسیده‌اند به ملاکها ارج می‌نهند و

ظرافتها و کرامتها را می‌ستایند، اینان می‌دانند راه کوتاه برای یک پیاده، دور است و برای یک مساشین سوار نزدیک. سریع‌السیرها خیلی بهتر ترافیک و بن‌بست را درک می‌کنند. چونکه فرکانس‌های ذهنی حساس‌تری دارند.

ژان فورایسته استاد فرانسوی در کتاب معروف خود به نام «بحران دانشگاه» که نتیجه سی سال تحقیق و تتبع در بارهٔ تعلیم و تربیت است می‌گوید:

«در دانشگاههای امروز، هرگز شیوهٔ درستی که علم را از جهل و حق را از باطل نیز دهد، آموخته نشده است، دانشجو نمی‌داند از میان آنچه می‌خواند یا می‌خواهد، درست را از نادرست چگونه تمیز و تشخیص دهد و ملاک و معیار درستی و نادرستی یا خطا و صواب در زندگی و صحیح و غلط در امور علمی و اجتماعی و سیاسی چیست...»

امروزه در جامعه خودمان نسل جوان خواسته یا ناخواسته عادت کرده است که مدرک‌های بالا و بالاتری را به دست آورد بدون اینکه اصیل‌ترین و شریف‌ترین سئوالات را از خود بپرسد. ارسطو می‌گفت: عادت هر چیزی را معقول جلوه می‌دهد. تعلیم و تربیت در هر جامعه‌ای حرف اول را می‌زند و به عنوان روح اجتماعی تلقی می‌شود. سئوالی که ما مطرح می‌کنیم این است که تا چه اندازه مفاهیم آموزشی و برنامه‌های مدرسی با فطریات ما هماهنگ و هم‌آواز هستند؟ پاسکال عارف و ریاضیدان معروف فرانسوی می‌گفت: «تمام فضیلت‌ها

# کلمات در بستر مدرسه

محمد احسان تقی زاده

و تمام جنبه‌های انسان را برای سعادت و رسیدن به کمال برانگیزد. تحقق اهداف غایی تعلیم و تربیت در اسلام، در گرو تسلیم در برابر الله است، تسلیم فرد، جامعه و در مجموع کل بشریت<sup>۱</sup>

ما در اینجا اعتراضی به این مقاصد و طرح‌های بزرگ و بعضاً آرمانی نداریم، بلکه اتفاقاً معتقدیم نظریه‌ها و اهداف تربیتی بایستی به صورتی لایتنهای و آرمانی تبیین شوند، زیرا مرحله‌ای که رسیدنی باشد دیگر با فطریات و روانهای بشری منافات دارد، هدفی ارزشمند و جاودانه است که اولاً تسخیر نگردد، بلکه مورد تعقیب قرار بگیرد ثانیاً چون که عظمت روح، فطرت، استعدادها و نیازهای معقول بشری لایتنهای است، پس تصور ابدیت و کمال ابدی و ازلی شایسته اینچنین اوصافی است.

امانوئل کانت فیلسوف بزرگ آلمانی می‌گوید: طرح یک نظریه تربیتی، ولو نتوانیم آن را یک باره تحقق بخشیم، کمال مطلوبی عالی و بی‌ضرر است. نباید این اندیشه را با وجود مشکلاتی که در راه تحقق آن وجود دارد امری واهی رویایی پنداشت و رد کرد. فکر فقط تصور کمالی تجربه نشده است. مثلاً آیا فکر جمهوری کاملی که به طبق اصول عدالت اداره شود، چون هنوز تجربه نشده است فکری غیرممکن است! فکر باید قبل از هر چیز درست باشد و در این صورت دیگر، علیرغم‌موانمی که در راه تحقق آن وجود دارد، غیرممکن به شمار نمی‌آید، مثلاً اگر

ارباب رجوع را اینطور می‌دهند: «ما مسئول مشکلات شما نیستیم؟» پاسخ بعضی معلمها نیز ممکن است چنین باشد: بنده به تعداد موهای سر شما «تجربه» دارم، خوب تجربه فوق علم‌است، اما به شرطی که پشت سرش نهی و قانده عمری سرشار از مطالعه و تلاش، فکری منعطف و روشی هدفدار و داوردار، قرار گرفته باشد.

سقراط حکیم می‌گفت: «بزرگترین مانع توجه به حقیقت چیزها و کارها، دانای پنداشتن خویش است». اکنون برگردیم به برخی از مفاهیم و کلمات سرگردان در اتمسفر آموزشی حاکم بر وجود متریبان و محصلان. بهتر است این واژه‌ها را در قالب جملاتی از بزرگان تعلیم و تربیت بیاوریم.

سقراط: هدف از آموزش و پرورش، عشق به زیبایی است.

افلاطون: هدف از آموزش و پرورش، جنگ علیه زشتی و تصنع و ساختگی است.

ارسطو: هدف از آموزش و پرورش: ایجاد آمادگی افراد برای زندگی اجتماعی است.

ژان ژاک روسو: هدف از آموزش و پرورش، تأمین آزادی و کشف طبیعت کودک و انسان است.

«آموزش و پرورش باید رشد همه جانبه شخصیت انسان را از طریق روح، عقل، نفس منطقی، عواطف و حواس، هدف خود قرار دهد. بنابراین تعلیم و تربیت باید رشد انسان و تمام جنبه‌های روحی، عقلی، تخیلی، بدنی و علمی، او را به عنوان یک فرد و یا به عنوان عنصری از جمع فراهم سازد

در فکر ماست پس سعی کنیم خوب فکر نمائیم»

آموزش و پرورش در پروراندن فکر شاگردان و خودشناسی آنان کمتر موفق بوده است. سقراط، حکیم یونانی می‌گفت: «تو برو خود را بشناس، و نیز می‌گفت: شایسته‌ترین دانش برای آدمی همانا شناختن خود و ارع خویشتن است». منظور ما در اینجا از نظام تعلیم و تربیت، وزارت آموزش و پرورش نیست، بلکه تمامی سیستم‌های مسئول و دست اندرکار امر آموزش و پرورش است.

سوال دیگر ماین است که آیا تعلیم دیدگان، بیشتر به خدا نزدیک شده‌اند یا خیر؟ به قول افلاطون: دانش حقیقی همانا بینش ذات هستی است. تعلیم و تربیتی که افراد را بسان پادکک باد کرده باشد، دو نتیجه عمده می‌تواند برایش متصور باشد، یکی ظاهری عالی و دیگری باطنی خالی، در آن باطن تهی شما هر چیزی می‌توانید بریزید و هر نتیجه‌ای را هم انتظار نداشته باشید. مثل حفظ کردنیهای مدارس و دانشگاه‌های ما که در آنجا معلم انتظار پاسخی خاص، کلیشه‌ای و براساس عکس‌العمل مشروط دارد و اگر خارج از این حد پافراتر نهاد به جرم استفاده از عقل و ترکیب یافته‌های ذهنی جوابش غلط است؟؟ در این هنگام اگر کسی اندرزی بنماید و از روی شفقت چیزی بگوید جوابهای حاضر و آماده و بسته‌بندی شده و در قالب‌های قشنگ تحویل شما داده می‌شود، مثل اداره‌های وظیفه‌شناس که بلافاصله جواب

**افرادی که ضرر آموزشی را ناصواب را دیده‌اند و به یک سازماندهی منظم ذهنی و روانی و احساسی رسیده‌اند به ملاکها ارج می‌نهند و ظرافتها و کرامتها را می‌ستایند**

**دانشجو و استادی که نداند برای چه زندگی می‌کند و با چه چیزهایی مانوس است، نه می‌تواند معلم شود و نه می‌تواند معلم بسازد و پرورش دهد**

همه مردم دروغ می‌گفتند، راستگویی از آن پس فکری باطل بود؟ و فکر تربیتی که باعث نشو و نمای همه استعدادهای آدمی شود، محققاً اندیشه‌ای درست است؟<sup>۲</sup>

سؤال دیگری که ما مطرح می‌کنیم این است که آیا به تمامی یا بخش بزرگی از این اهداف و مفاهیم بلند آوازه رسیده‌ایم؟ اگر نه چرا؟ حتماً علت یا عللی ناره آنهایی که مانمی‌شناسیم و هنوز هم عمل نکرده‌ایم جای اشکال ندارد، لکن ایراد اساسی اینجاست چرا بعضی طرح‌ها، عملکردها و نظریه‌ها را که می‌دانیم و یا با کمی تأمل بدون غرض و مرض می‌فهمیم نادرست است، یا هم از آنها طرفدارای می‌کنیم یا مورد اجرا و عمل قرار می‌دهیم، حتماً فایده‌ای برای ما دارند که چنین می‌کنیم. یا سود مالی و منافع شغلی ما را تأمین می‌کنند و یا آسایش فکری جهت راحت شدن از دست فکر کردن و عادت به تفکر؟! پس کسی آموزش و پرورش مابتهتر از حالا می‌شود؟

زمانی این کار شدنی است که از زیر بار

اسارت‌های فکری و عادت‌های رفتاری خودمان را بیرون بکشیم، با حساسیت خردمندانه به امور آموزشی نه حساسیت احمقانه، تا حدود زیادی‌ترین به موفقیت است. نتیجه منطقی حساسیت زیرکانه، نقد خوردن هدفها و کلمات و اشخاص کتابها و روشها و فکرهاست به دور از هر گونه فحاشی و مناحی در نقد خانه عقل و ترازوی دقیق و شمه‌اش آزادی کلمات از تحیر و اسبارت و بحران و تخریب است. ما مجموعه‌ای از بنیادها و اصول و اهداف داریم و برای تقسیم‌بندی و تفکیک آنان شاقول و معیار می‌خواهیم و این طبقه‌بندی، شهر، شغل، مدرک، رنگ، کشور، درجه علمی، ادعا و منم منم، نیاز ندارد.

یکی از هدفهای تعلیم و تربیت تسلیم در برابر خداوند منان است یا اینکه هدف غایی تعلیم و تربیت اسلامی را «قرب به خدا» می‌دانیم، یعنی می‌گوییم هدف غایی آموزش و پرورش اسلامی، رساندن انسان به مقام قرب الهی و ملاقات پروردگار متعال و پیوستن به جهان ازلی و ابدی است، حالا که از قرب و جود و جوهری انسان صحبت می‌کنیم و والاترینش را «لقاء الله» می‌نامیم، بایستی تبیین کرد که اولاً مقدمات این هدف چه هستند ثانیاً آیا ما مراحل قبل را تعریف و تبیین کرده‌ایم تا به عالیترین هدف بیندیشیم؟

قبل از مقام «قرب» درجاتی هست که ابتدا باید از آنان گذشت و آنگاه... آنچه از تفسیر و کلام بزرگان دین برمی‌آید این گونه بحث شده است:

(الف) تسلیم در برابر خداوند متعال، «اسلام» است.

(ب) شناخت و عشق قلبی، «ایمان» است.

(ج) شناخت و عشق قلبی و عمل و اطاعت، «تقوی» است.

(د) شناخت و عشق و عمل و صبر در گرفتاریها، «احسان» است.

(ز) شناخت و عشق و عمل و صبر و سپاس و منت‌پذیری، «شکر» است.

(ش) شناخت و عشق و عمل و صبر و شکر و خشیت بدون غرور و سرافرازی،

را خبات است.

(ط) شناخت ذهنی و عشق قلبی و درونی و عمل و اطاعت و صبر و شکر و خشیت و خشوع به علاوه سبقت و شتاب، «قرب» است. که هر کدام از این مراحل خود مراتبی دارند و هر کدام از آنان خود علایم و نشانه‌ها و حالت‌هایی است. در این دیار دیگر شکسته دلی می‌خرندو بس! زیرا بازار خودفروشی رونقی ندارد. پس چطور می‌شود که ما در مباحث کتابی و کلاسی خود بدون رسیدن به معنی و مقصد و مقصود به لفظ‌ها رسیده‌ایم و با کلمات خالی انس گرفته‌ایم و به تعبیر یکی از مدرسین، البته نه شکسته دل، می‌گفت: اگر این لفظ‌ها و لغات خارجی را از ما بگیرند، چیزی نداریم به دانشجوهایمان ارایه بدهیم، راست می‌گفت، برای اینکه همین مفاهیم و واژه‌ها مایه غرور و تبختر آنانند. شاعر می‌گوید: آب کم جو تشنگی آور به دست، لکن ما پیش از آنکه احساس تشنگی کرده باشیم، نوشیده‌ایم، قبل از رسیدن به معنی به لفظ رسیده‌ایم و خود سبب بیماری سوء هاضمه فکری شده است، عده‌ایی که نچار این بیماری گشته‌اند عنوان روشنفکر به خود گرفته‌اند، آری گرفتاری اینجاست که مسأله «قرب» توسط بعضی از این روشنفکران تاریک دل تدریس می‌شود. درست مثل تجارت. اما اینجا تجارت کلمات است، بازارش مدرسه و دانشگاه است و فروشنده‌گانش بعضی مدرک داران و خریدارانش بعضی شاگردان، سودش نیز مشخص است یک عمر تلاش ناآگاهانه! برای رسیدن به ماشین، خانه و مزایای بازتشنگی و...

یکی از کلمات مورد معامله همین کلمه «قرب» است که توضیح داده شد، البته کلمات کثیر دیگری هست که مجال نیست، طرح اصیل‌ترین و اساسی‌ترین سئوالات تربیتی و تحصیلی یکی از درمان‌های موجود است. منظور سئوالاتی است که خود واقف به آنها باشیم، خود جوش و ناشی از درد درون باشند و دنبال پاسخ‌های اصیل بگیریم، نه سؤال و جواب‌های هدیه‌ای

و بسته‌بندی شده، مثل کتاب خواندن‌های پیشنهادی و پاسخ‌های کلیشه‌ای دانشجو و استادی که نداند برای چه زندگی می‌کند و با چه چیزهایی مانوس است، نه می‌تواند معلم شود و نه می‌تواند معلم بسازد و پرورش دهد. رشد و تکامل از جمله کلمات مظلوم همیشه تاریخ آموزش و پرورش و فلسفه آموزش و پرورش بوده‌اند، به ما می‌گفتند استخراج و تصفیه معدنهای وجودی خودمان، خوب آیا این نهایت کار است و پس؟ بعد از این مرحله چی؟ آیا شکل گرفتن آخرین مرحله تربیتی است؟ از یک نظر کسی که معدن را استخراج و تصفیه نماید و به آهن و ابزار و ماشین رسید و سپس ماشین را با طرحی جدید ساخت و به شتابش افزود، بهتر از دیگران راه را طی می‌کند. اما از نظر دیگر آدمیم همین شخص به خود آمد و راهش را با دید دیگری هم تغییر داد و هم اصلاح کرد، آیا با آن اهداف و وسایل کوچک و محدودی که او را بدانها مجهز کرده بودند اگر می‌خواست تا بی‌نهایت ادامه دهد. به بن بست و پوچی نمی‌رسید. تا کودک و نوجوان و جوان هستیم و می‌توانیم آدم بشویم اما با کمال تأسف... و تا پیر می‌شویم و کمی به خود می‌آییم دیگر توانستن نیست... ثمره یک پوچی است و دیگر ناتوانی، اولی عدم رشد است و دومی خواری، چرا اینطور می‌شود چونکه هدف، راه وسیله حرکت و جهد دهنده‌ها، و خوب بررسی و تعریف و تمییز نشده‌اند، چونکه علم زمانی زیانم لال عبادت بود و امروز چشمم روشن تجارت شد، است؟!

ژان فوراستیه در کتاب بحران دانشگاه چنین می‌نویسد: «نسل جوان در دانشگاه‌های امروز، از پیچیدگی‌های واقعیت، از ابعاد گوناگون حقایق و دشواری‌های که در برابر انسان برای درک این پیچیدگی‌ها و ابعاد گوناگون هست، چیزی در نمی‌یابد، در این دانشگاه‌ها به دانشجویان تصویری از دانش و علم عرضه می‌کنند که به چیزی مناسبتند سحر و جادو و شعبده‌بازی و چشم‌بندی و گاه حقه بازی، شبیه‌تر است!

آنگاه در برابر این سؤال که آقای مدرس و معلم، جامعه انقلابی و مردم مسلمان این نیاز و شاگردان این امت چکار بکنند، بزرگترین شاهکار فکری بعضی مطرح می‌شود که مشکل ما پارشد صنعت و علم قابل حل است و مشکل جوامع صنعتی با معنویت، آن هم نه معنویت اصیل دینی بلکه منظور این افراد عرفان و معنویت شرقی است. غافل از اینکه می‌خواهیم دعوت کنیم از دیگران که از ترس باران به دریا فرار کنند، زیرا اولی اومانیسیم را نتیجه داده است و دومی مرتاضگری را امروز نهضت‌هایی که برای نجات بشر که بروز و ظهور پیدا کرده‌اند و حالتی مطلق‌گرا به خود گرفته‌اند، لااقل نمی‌گویند ما به گوشه‌ای از واقعیت‌های وجودی بشر پی برده‌ایم بلکه مدعی هدایت‌اند، مانند نهضت‌های اخلاقی، روانشناسی و تربیتی که با همه نواقص خود، می‌خواهند ما را به «قرب» برسانند؟! در اینجا مهمترین برنامه آری چگونه زیستن و چگونه مردن است، راه دراز است و فرصت کم، پس بایستی از او کمک و هدایت خواست، ذات اقدس الهی، پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) به ترتیب مریبان ما خواهند بود. در این حالت دیگر بهشت منزل نیست، بلکه مقصد است برای رشد و تکامل ابدی و...

انسان دارای استعداد‌های عظیم و سرمایه‌های سرشاری است که محتاج به هدایت‌اند، گرچه استعدادها متفاوت‌اند، اما رهبری و جهت دهی آنها یکسان و برابر است. وجود این همه سرمایه حکایت از بی‌نهایت عظمت و نیاز و استعداد رسیدن می‌کند و این خود نشانگر حرکت به سوی ابدیت است، مولای متقیان فرمود: آه من قلّه الزاد و طول الطریق، آه از توشه کم و راه دور، آنهایی که چگونه زیستن را یاد گرفته‌اند دیگر زندگی می‌کنند نه فقط نفس بکشند و زنده بمانند. آنان دیگر بطالتها و کسالتها را وقتی نمی‌گذارند، گول بازی‌های روانی و کلماتی توخالی و افراد غیر مذهب را نمی‌خورند، نه دیگر بازیگر روانی می‌شوند و نه تماشاگر سرکاری‌ها، نه نصف عمرشان

انسان دارای استعداد‌های عظیم و سرمایه‌های سرشاری است که محتاج به هدایت‌اند، گرچه استعدادها متفاوت‌اند، اما رهبری و جهت دهی آنها یکسان و برابر است. وجود این همه سرمایه، حکایت از بی‌نهایت عظمت و نیاز و استعداد رسیدن می‌کند و این خود نشانگر حرکت به سوی ابدیت است.

قیافه، مال، ماشین، خانه و مدرک جمع می‌کنند و نه نصف دیگرشان آنها را به تماشا می‌گذارند، نه انبار دار وسایل زندگی می‌شوند، نه پز عالی دارند و نه عاقبتی خالی، نه راهی را انتخاب می‌کنند که به بن‌بست برسد و نه در این بازار شرافت و کرامت انسانی خویش را به کم ارزش‌ترین چیزها می‌فروشند، اینان همان والسابقون السابقون اولئک المقربون<sup>۵</sup> هستند.

### کتابنامه

- ۱- بحران دانشگاه اثر: ژان فوراستیه استاد فرانسوی، ترجمه و اقتباس، علی اکبر کسایی، ص ۴۹
- ۲- گردهمایی صاحبزنان اسلامی دواولین کنفرانس جهانی تعلیم و تربیت اسلامی
- ۳- کتاب تعلیم و تربیت داندیشه‌هایی درباره آموزش و پرورش، تألیف: امانوئل کانت، ترجمه دکتر غلامحسین شکوهی ص ۶۴
- ۴- بحران دانشگاه ص ۵۴
- ۵- قرآن کریم، سوره الواقعة، آیات شریفه ۱۱ و ۱۰